

## تشبیه زلف بنفشه

از فرخیست :

بهار تازه اگر داری بنفشه و گل ترا دو زلف بنفشه است و هر دو رخ گلزار  
مرا بنفشه و لاله بکار نیست که او بنفشه دارد وزیر بنفشه لاله نهان  
بنفشه گفت که گر یار تو بشد مگری بیادگار دو زلفش مرا بگیر و بدار  
قمری ما زندگانی گوید :

الف بقامت و میمش دهان و جیمش زلف بنفشه جعد و رخش لاله و زرخ سرین  
خوش تهرانی خم زلف را بجیم تشبیه نموده و گفته :

از خم زلف تو کردل نرهد عیب مکن نقطه بیرون نتواند شدن از حلقه جیم  
از شاعر است در همین معنی :  
گشتم از جیم او دوتا چون جیم بر من از میم او جهان شد میسم  
فرخی راست :

زهر آنکه بجعد و بزلف او مانم بجمله تن را که جیم کردمی که دال  
هم ز جیم سر زلف تو خروش عشاق هم ز دال سر زلف تو فغان ابدال  
نظامی گوید :

زلف سببش بشکل جیمی قدش چو الف دهن چو میمی  
قاآنی بدال مانندش نموده :

عمریست تا بحرمت ابرو و زلف تو هر جا خمیدم ایست نکو دارمش بقال  
بر سینمه مینویسم پیوسته نقش نون بر دپده مینگارم همواره نقش دال

یغمای جندقی پیروی از متقدمین نموده و زلف و کیسو را بکمند  
ورسن تشبیه کرده :

دل که افتاده آنزلف بغم و آن ذفن است بر نیاید اگراین چاه و اگراین رسن است  
کمند زلف بتی گردنم بیست بموئی چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم  
در همین معنی است از دیگری

بهشت است آنکه او دارد نه رخسار کمند است آنکه او دارد نه کیسو  
سعدی شیرازی زلف را بابر مانند نموده :

چو ابر زلف تو پیرامن قمر میگشت ز ابر دیده کنارم باشک تر میگشت  
در همین معنی است از غمام همدانی :

زلف و رخساره جانان بچه ماند گوئی آفتابی که بر ابر معلق دارد  
ظهیر فاریابی زلف را بزره تشبیه کرده :

خود از برای سرزره از بهر تن بود تو جنگجوی عادت دیگر نهاده ای  
در بر گرفته ای دل چون خود آهنین و آن زلف چون زره را بر سر نهاده ای  
و وصال شیرازی بچنک :

نگار من برخ ازباده لاله رنگ آمد بچنک بر بطن و بازلف همچو چنک آمد  
و مسعود سعد سلمان بماء آخر شبیه دانسته :

ای دو زاهت چو ماه در آخر وی رخانت چو مشک در اول  
فروغی بسطامی زلف را بچلیپا مانند کرده و گفته :

گرافتد آندوزلف چلیپا بدست من چندین هزار سلسله دریا کنم ترا  
و انوری ابیوردی بقیر :

برسیم ساده بیخته از مشک سوده کرد بر روی لاله ریخته از قیرناب آب  
امیر معزی گوینده همزمان سنجر پیروی از شعرای تازی زلف را

بخوشه انگور تشبیه کرده و این در ادبیات فارسی کمتر دیده میشود:  
گرفته زلف کره گیر در میان دولب    چو خوشه غنّب اندر میانبه غنّاب  
در همین معنی از شاعر دیگر است:

روز جدائی که بادخودز جهان دور    آمدم آن ماهروی بانن رنجور  
خورده مگر چشمکانش باده گلگون    زانکه بود چشمکانش خوشه انگور

## دندان

### تشبیه دندان به مروارید یا گوهر

قطران تبریزی راست:

در تنک دهان تو نهان سی و دولؤلؤ    در تنگدل من دو صد اندوه نهانی  
از کریمی سمرقندیست:

همیشه از لب و دندان و از برت خجلند    یکی عقیق و دویم لؤلؤ و سیم مرمر  
شاعری گفته:

بوسه خواهم ز تو و لعل باؤلؤ گیری    خوش جوابیست چگویم که شکر میخانی  
ابن حسام گوید:

تا تبسم نکنی عقل نداند هرگز    که تو در آب خضر لؤلؤ لاداری  
روشن اصفهانی راست:

حقّه مرجانش را طراز زبر جد    سی و دولؤلؤش در بحقه مرجان

ماه من عقد گهر میپرورد در ناردان    سرو من ریحان تر میآورد از آرزوان  
از عندلیب کاشانیست:

لؤلؤ برده بحقه تیر    کاینیت لبان و عقد دندان

معدن لؤلؤ و لعل دیده بیکجا کسی      معنی این دو هر دو بین در لب و دندان او  
از امیر معزی است :

داری بدو بیجاده نهان سی و دولؤلؤ      وان لؤلؤ و بیجاده بشکر شده مفتون

زان لعل لبان و دُر دندان      دندان طمع نمی توان کند

از دیده من رشته گوهر نکسته است      تا دیده ام اندر دهن ت رشته گوهر  
سعدی فرموده :

شیرین دهان آن بت عیار بنگرید      در در میان لعل شکر بار بنگرید

همام دندان را ستاره تشبیه نموده و گفته :

بخند اگر چه ز خندیدنت همیدام      که آفتاب بروزم ستاره بنماید

ظہیر الدین راست :

دلدار ز چهره پرده بگشود بروز      صدروز دگر از آن در افزود بروز

در زلف و رخس نمود خورشید بشب      در خنده لبش ستاره بنمود بروز

از ابوالعلا است :

از پی سی و دو ستاره او      رخم از خون چو جدول تقویم

از امیر معزیست :

دیدم بره آن نگار خندان را      آئمه رخ ستاره دندان را

و در جای دیگری بیروین تشبیه نموده :

از آن دندان چون بیروین مرا شد دیده بیروین

وز آن رخسار چون نسرین مرا شد موی چون نسرین

پور بهاء راست و بعضی سلطان تکش خوارزمشاه نسبت داده اند :

گر شد کهرمی ز درج نوشینیت کم      در حسن نگشت هیچ تمکینت کم

صد ماه و اطراف رخت میبارد گو پاش ستاره ای ز پرویشت کم

سعدی شیرازی دندان را از حیث شکل به (س) تشبیه فرموده :

گر این مقله دگر بار در جهان آید چنانکه دعوی معجز کند بسحر مبین

بآب زر نتواند کشید چون تو الف بسیم حل نتواند مثال نغز توسین

در همین معنی از هدایت است :

میم است دهان تو و دندان توسین است در میم که دیده است که بنهفته بود سین

و رودکی بزرگترین شاعر متقدم ایران از حیث سفیدی و تابناکی

بچراغ مانند نموده :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان، لا، بل چراغ تابان بود

و ابن یمن فریومدی بقطره شبنم :

دندان بقطره های شبنم ماند کاندو دهن غنچه خندان افکند

و عزیز از جهة رخسندگی به برق :

زهی دندان بزیر لعل خندان تو کوئی در شفق برقیست در خندان

و نظیری از سفیدی برف مانند نموده :

برق خنده برف دندان زلف کج و راست افتد

مه جبین شب کیسوان حنظل سخن شیرین زبان

# میان - گهر

## تشبیه میان بمو

از عنصریست

ای گوی ذقن ، سخن ز گویت گویم      وی موی میان ز عشق موبت مویم  
گر آب شوم گذر بجویت جویم      و رسرو شوم پیش رویت رویم  
غنی کشمیری گوید :

دیدم میان بارو ندیدم دهان بار      نتوان بهیچ دید چو در دیده مرفتاد  
فرخی راست :

عنبرین خطی و بیجاده لب و نرگس چشم

حبشی موی و حجازی سخن و موی میان

چون موی میان داری و چون کوه کمر داری

چون مشک زره داری و چون لاله سپر داری

ایسدل از موی میانش چه بدست آوردی

که کنوت در طلب حرف دهانش باشی

از هدایت است :

موئی فزون نباشم و کوهی همی کشم      گوئی میان نازک یاران مهوشم

صدر قزوینی راست :

میانش را چسان گویم که مویست      نمی گنججد چو موئی در میانش

مسعود سعد سلمان گوید ،

صنمی موی میانی که سرین و کمرش      کرده دو کوه گران را یکی موی آونک

از طالب املی است :

هر عضو نلفت ساده تر از عضو دگر بود      موهی که در اندام تو دیدیم کمر بود  
صائب راست :

کسی بموی نیاویختست خرمن گل      غم میان تو دارد پیچ و تاب مرا  
جامی گفته :

تم را ساخت چون موی میان      دلم را تنگ چون میم دهانت  
بدرالدین جاجرمی برای نمایاندن باریکی، میان را بکمر مور تشبیه  
نموده و گفته :

ای بت مار خط ماه خدمور میان      چند آخر بیکی موی کشی کوه کران  
و شاعر بزرگ شیرازی بمیان زنبور :

اینک عسلی دوخته دارد مگس نحل      لعل لب شیرین تو زنبور میانرا  
زنبور اگر میانش باشد باین لطیفی      حقا که دردهانش این انگبین نباشد  
فرخی بتار قصب مانند نموده است :

با سرینهای سپید گرد چون تل سمن      با میانهای تزار زار چون تار قصب

## خال

### تشبیه خال بسپند

تشبیه خال بسپند بهتر است که تا تشبیه روی با آتش همراه باشد :

از حنظله باد عنیسی است :

اورا سپند و آتش ناید ممی بکار      باروی همچو آتش و با خال چون سپند

سائل فکری گوید :

جز خال چون سپند تو بر روی آتشین  
ساکن ندیده بر سر آتش کسی سپند  
شرر بیکدلی گفته :  
خال کبج لبش آلوده شده از می ناب  
چشم بد دور که آتش بسپند افتاده است  
از شاعر است :

دلرا بسوخت دانه خال تو زینهار  
زین بیشتر بر آتش سوزان من سپند  
شاعری خالرا ببهدانه تشبیه نموده و گفته :  
بهدانه ایست خال افتاده بر زرخدان  
باید نگه بداری ز آسیب روزگار  
دیگری دانه فلفلش نامیده :

گفتم آن خال سیه بر روی خوبت چیست ؟ گفت

دانه فلفل ز هندستان بروم آورده اند

گوینده دیگری زنگی بچه اش خوانده و گفته است :

آن خال که بنده بر رخت میبیند  
خال است که جز بر گل تر بنشیند  
نی نی غلطم که در گلستان رخت  
زنگی بچه ای بوسه گل میچیند  
جامی زاغش گفته :

که خال عنبرینت زد بگلزار ؟  
نشیمن ساخت زاغی را بگل زار  
بعضی خال را نقطه ای دانسته اند که بر صورت افتاده باشد :

در حیرتم ز خال که بر صفحه رخش  
خط نانوشته نقطه چرا او افتاده است  
غازی مازندرانی خال را دانه نام نهاده این تشبیه موقعی خوب و  
بجاست که زلف هم بدام مانند شده باشد :

یکی دانه بنماید از خال مشکین  
یکی دام بکشاید از سنبل تر



عندلیب کاشانی راست :

گر سنه مرغی بود ایندل نادان من      دانه دانا فریب خال ز نخدان او  
سعدی فرماید :

آنروی بین که حسن بیوشیده ماها را      واندام زلف و دانه خال سیاه را  
من همانروز که خال تو بدیدم گفتم      بیم آنست بدین دانه که در دام افتم  
تنها نه من بدانه خالت مقیدم      این دانه هر که دید گرفتار دام شد

## بینی

کتر از شعر ابوصف بینی پر داخته اند و تشبیه آن بچیزی بندرت دیده میشود .  
مظفر هروی بینی را بالف تشبیه نموده و گفته :

از سیم الفی دیدم و از بسد میمی      از مشک سیه جیمی و از غالیه دالی  
در همین معنی است از شاعر دیگری :

مابین دو عین یا از نون تا میم      بینی الفی کشیده بر صفحه سیم  
محمد عصار تبریزی بینی را چنین تشبیه مینماید :

گل زنبق ولیکن ناشکفته      میان یاسمین و لاله خفته  
نظامی گوید :

تو گوئی بینیش تیغیست از سیم      که کرد آن تیغ سیبی را بدونیم

## پستان

### تشبیه پستان بانار

قاآنی گوید :

کهی بگاز فرو گیر سبب غبغب را      کهی بمشت بیفشار نار پستان را

نظامی گوید :

دوستان چون دو سیمین نار نوخیز بر آن پستان گلستانی درم ریز

همه نار پستان ببالا چو تیر زیستان هریک شکر خورده شیر

از هدایت طبرستانست :

دو مار قیر پیکر بر مه نهاده ای دو نار سیم سیم بر بر گرفته ای

تو کوئی سیم و سیمابست و سیب و نار اینچارش

یکی سیمایکی سینه یکی ناف و یکی پستان

سر انگشت و زنجدهانش دهان او و پستانش

یکی فندق یکی سیب و یکی پسته یکی رمان

دو خال او و دو جزعش دو نار او و دو مارش

یکی مشك و یکی آهو یکی گوی و یکی چوکان

## زنج

### تشبیه زنج بسیب

استاد رودکی اولین شاعر بلند پایه بعد از اسلام ضمن تشبیه

مشروط فرماید :

آن زنجدهان بسیب ماندر است اگر از مشك خال دارد سیب

از آگه قاجار است :

هوس سیب زنجدهان تو دل کرده ز ضعف

ناتوان را نتوان گفت که بگذر ز هوس

شاعری گوید:

سیب ز نخت که هست او دستنبو  
خواهم که همیشه بر سر دستم بو  
اثیر او هانی گفته:

سیب ز نختش که در دلم نار افکند  
زین سوخته ناید پس از این بوی بهی  
از وصال است:

سنبل از زلف آری و گل از رخ و سیب از زرخندان

هر کرا یاری بهشت نقد و خلد جاودانی

حافظ فرماید:

زمیوه های بهشتی چه ذوق در یابد  
کسیکه سیب زرخندان شاهدهی بگزید  
ابوالفضل عثمان هروی گوید:

دی گفتمش ای گشته دل از مهرت خون

بر سیب تو چیست نقطه غالیه کون

گفتا ز لطافتی که در سیب منست  
آن دانه بود که مینماید ز درون  
اسدی طوسی راست:

رخش ماه و بر مه ز زنگی سپاه  
ز نخت سیب و در سیب دلگیر چاه  
از مسعود سعد سلمان است:

سببت ز نخت و چهی بدان سیب اندر  
در سیب شکفت نیست چاه ایدلبر  
نظامی گوید:

موکل کرده بر هر غمزه غنجی  
ز نخت چون سیب و غنغب چون ترنجی  
گوینده ای ز نخت را به به تشبیه نموده و گفته:

خط تو غبار است و زرخندان توبه  
به باشد اگر کرد ز نخت پاک کنی

در همین معنی است از سعدی :

بیمار فراق به نگردد تا نشکند آن به زرخدان

بهست آن یا زرخ یا سیب سیمین لبست آن یا شکر یا جان شیرین  
از قانی است :

به از نماید و درختان بوستانرا پر درخت قامت گیرد به زرخدان را

### تشبیه زرخ بگویی

تشبیه ذقن بگویی وقتی زیباست که با تشبیه زلف بچوگان  
همراه باشد :

از فیض دکئی است :

در زیر آن دوزلف زرخدان ساده بین بک گوی در میان دو چوگان فتاده بین  
از یغمای جندقیست :

شد اسیر ز نخت قامت چو گانی من گوی بنگر که همی رخنه زند چو گانرا  
مجدالدین فهیمی بخارائی گوید :

گوییست زرخدان تو آید لبر و هر گاه چو گان دوزلف تو بدان گوی بر آید  
دادی تو مرا وعده بدان عارض چون سیم

ترسم که بدان وعده تو موی بر آید

شهاب الدین احمد راست :

ز زرخدان تو چون گوییست و چون چو گان مرا قامت

گریبان تو پر ماه است و پر پروین مرا دامن

از سعید هرویست :

بتی که گوی زرخدان او بیاری لب ز لعل آب ربود و ز آب حیوان گوی

سلطان غازی محمود غزنوی گفته :

زنخت را گرفتم از سر لطف      خون من ریختی و عذرت هست  
ز آنکه هنگام رك زدن شرطت      گوی سیمین گرفتن اندر دست  
فرورفتگی زنج را همه گویند گمان فارسی زبان بچاه تشبیه نموده اند :  
سلطان قاجار گوید :

غیر ز نخدان دوست در همه عالم      سبزه نیاورده سرنگون شده چاهی  
فخری قاجار گوید :

اگر یوسف ز نخدان تو ای زیبا پسر بیند  
نظر هرگز از آن چاه ز نخدان بر نمیدارد  
از سراج الدین سکنزیست :

بر سر چاه ز نخدان عنبرین دارد رسن  
عنبرین دبدی رسن کز مشك باشد عنبرش  
شرف اصفهانی گوید :

گشت در چاه ز نخدان بلورینش اسیر  
دلم آندم که در آویخت بمشکین رسنش  
امیر خسرو گفته :

دلم افتاده در چاه ز نخدان  
از مشعوف قاجار است :  
جز کند سر زلف تو نیارد بیرون  
غازی مازندرانی است :

دلا بزلف مشو ایمن ای ز نخدانش  
شبی است تیره و در راه چاه داری تو  
یوسف دل که گرفتار بچاه زنج است  
آقامحمود کرمانشاهی گوید :

کسر از چاه ز نخدانش رها شد مرغ دل اما  
برای دانه ای افتاد اندر دام کیسویش

فرخی گفته :

زلف مشکین تو ز انعارض تابنده چو ماه

بسر چاه ز نخدان تو آید که گاه

نیست آگاه که چاه زنج و حلقه زلف

دل برو دل شکن و دل شکر و دل گسل است

قاآنی راست :

قصد زنج نمود مش از زلف عنبرین چشم ندید در شب تاریک چاهرا

از امیر معزیست :

گفتم رسن کنم من از آن زلف تا کمر دل بر کشم ز چاه ز نخدان آن نگار

سعدی فرماید :

اول نظر که چاه ز نخدان بدیدمش گوئی در او فتاد دل از دست من بچاه

گر بدین چاه ز نخدان توره بردی خضر

بی نیاز آمدی از چشمه حیوان دیدن

هر کرا کم شده است یوسف دل گو بیین در چه ز نخدان

رشیدالدین و طواط گوید :

تا کرد رخت سنبل تر کاشته اند عشاق دل از مهر تو برداشته اند

آن چاه ذقن که دل در او میافتاد تالِب به بنفشه تر انباشته اند

خواجه حسن دهلوی گفته :

افکند دل خلاق در آن چاه ز نخدان و آنگاه بپوشید بسبزه لب چه را

از هجریست :

بچاه غم فلک آنروزم افکند که آن چاه ز نخدان آفریدند

شیخ آفرید است :

دوش دل رمزی بچاه غنغب آناه گفت

چون نبودش محرمی اسرار خود باچاه گفت

صائب تبریزی گوید :

چه ساده‌ام که بدست نهی طمع دارم      که پر زبوسه کنم آن چه ز نخدانرا

## ساق

در نظر ایرانیان بیشتر ساق سپید مورد توجه است بدین نظر شعرای این سر زمین همه از سپیدی ساق پای محبوب تعجب نمودند و آنرا بسیم و عاج و امثال آن تشبیه کرده اند بر خلاف پیش تازیها ساق وقتی مورد پسند است که برنگ عذاب و نظایر آن قرمز باشد بهمین واسطه بعضی از شعرای ایرانی که بزبان و ادبیات عرب آشنا و گاهگاهی هم اخذ مضامین از آنان نموده‌اند پیروی از ایشان کرده و از سرخی ساق محبوب تعریف نموده‌اند.

فرید گوید :

گر ساق ز پا در آرد، از دست      هرگز ندهم ستون عذاب

حافظ شیرازی مطابق دلخواه و ذوق ایرانی ساق را بسیم تشبیه

نموده و فرموده :

ساقی سیم ساق من گر همه زهر میدهد

کیست که تن چو جام می جمله دهن نمیکند

از قافا نیست :

از خاطر من می‌رود آه ساق سیمگون      مشکل خیال سیم ز یاد گدا رود

انور بر است:

هر زنی را که در نکاح آری      گلرخ و سیم ساق و بیباقتی

از تو ای دوست یکسئوال میرا هست      بی ریا و نفاق می افتد ؟  
غازی مازندرانی گفته :

بگاه شام در آمد چو ماه دلبر من      نگار سیم بر سیم ساق سیم نقرت  
نظامی گنجوی گوید :

سیم در پای سیم ساق کشید      گنبد سیم را بسیم خرید

در همین معنی است از امامی :

ساقی ز رهم برد بساق سیمین      آن کیست که او بسیم از دره فرود  
از شاعر است :

ساق سیمین اوبلورین است      گر غلط گفته ام بگردن من  
مسیح راست :

بلورین ساق او داده گواهی      که حسن اوست از مه نظ بمانی

ابور جبار غزنوی از زیادی سپیدی و لطافت به سیماب مانند نموده :

ساق و سرین و سینه و سیم و ساعت      سیماب و سیم و سوسن و نسرن و نسترن

## ساعده

ساعده سپید مورد پسند همه است بهمین واسطه شعرا مشبه به را

بلور یا سیم یا عاج قرار داده اند :

فروغ الدین اصفهانی راست :

از سیم خام ساعده صاف سیمین اوست      بادسته گل است که در آستین اوست



از استاد غزل سعدیست :

پنجه باطلکد سپین چه نیندازد به با توانای هر بد نکی بازی بنه  
تمام فهم نکردم که ارغوان و گلست در آستینش یا دست و ساعد کلفام  
فرغی گفته :

ای ز سیمینه فکنده در بلورینه مدام

هم بساعده چون بلوری هم بتن چون سیم خام

هدایت گوید :

تیغ و خدنک و بلور و نقره و کافور ابرو و مژگان و ساق و ساعد و گردن  
جلال عضدراست :

تو تیغ میزن و بگذار تا من حیران نگاه میکنم آن ساعد بلورین را  
از شاعر نیست :

زان پیش که بومه داد بر ساعد او از نخلت عاج شاخ هر جان بر جسد

## گردن

کمز از گویندگان گردن را از حیث شکل بچیزی مانند کرده اند  
حق در تشبیه رنگ آن نیز زیاده روی نشده و تشبیه به از سیم و بلور و کافور اجناس و  
نموده است .

از هدایت طبهرستانیست :

خالیست سیه یا که بر آن گردن سپین

از غالیه روی تو یک نقطه چکیده

از شاعر است :

با ترك من آنكه دست در گردن كرد      اندر دلش آمد هوس شوشه سيم

از ديگر است :

آن زلف چو مار تشنه در تاب نموز      پيچيده بر آن درخت کافورش بين

## قد

### تشبيهه قد بسرو

از ازرقی هرویست :

ای گل رخ سرو قامت ای مایه ناز      بر تو ز نماز و روزه رنجیست دراز

چندین بنماز و روزه تن را مگذار      بر گل نبود روزه و بر سرو نماز

عنصری گوید :

چون بر پائی بسرو سیمین مانی      چون بنشیننی بماء و پروین مانی

آزاده بتا بدیده و دین مانی      وز شیرینی بجان شیرین مانی

غازی مازندرانی راست :

جواب گفتمش ای سرو قد گلرخسار

بمجز گفتمش ای مشک موی مه پیکر

منخن کر مانشاهی گوید :

مرنج اگر بقدت همسری نماید سرو

از آن که عقل نباشد بلند بالا را

از منظور شیرازیست :

بصد هزار فسون دل ربودم از کف ماهی

ربود سرو قد دیگری از کفم بنگاهمی

غمام راست :

سرو قد و لاله عذارى ولى حیف که یکذره نداری وفا

هر که که قد سرو تو آید بخاطرم مرغ دلم ز شوق تو پرواز می کند

از شاعر یست :

نگار سرو قد من چو عزم باغ کند چو برك لاله دل با غرا کباب کند

آهی گفته:

گر سرو چو قد نست رفتارش کو ور غنچه چو لعل نست رفتارش کو

گیرم بسر زلف تو ماند سنبل دل های پریشان گرفتارش کو

صائب تبریزی استاد بزرگ گوید:

شاخ نو خیز نه بر چوب کند تکیه ، بیا

تا در آغوش کشم سر و قد رعنایت

از همایون اسفرائینی است :

هر که آیم سویت ای سرو قد سیمین بر

سایه دریای من افتد که مرا نیز بر

استاد غزل سعدی شیرازی فرماید :

آنسرو که گویند بیالای تو ماند هر گر قدمی پیش تو رفتن نتواند

بر سرو نباشد رخ چون ماه منیرت بر ماه نباشد قد چون سر و پروانت

بر سر و قامت گل و با دام چشم روی

نشیده ام که سرو چنین آورد بری

ز رنگ و بوی تو ای سرو گل قد سیمین تن

برفت رونق لسرین باغ و یا سنخ

چون کمان در ابرو آرد سر و قد سیم تن

آرزویم می کشد کما حاج باشم تیر را

حافظ فرماید :

قامتش را سرو گفتم سر کشید از هن بخشم

دوستان از راست میرنجد نگارم چون گنم ؟

ملای روم گفته :

گل پیش رخ تو پیرهن پیریده

ای سرو ز قامت تو قد دزدیده

تا همچو خودی شنیده ای یا دیده

بردار یکی آینه از بهر خدا

از کمال الدین اسمعیل است :

از دست مده جام منی و دامن گل

با سرو قدی تازه تر از خرمن گل

پیراهن عمر تو چو پیراهن گل

زان پیش که ناگه شد از باد اجل

قاآنی شیرازی گفته :

بر قدش کیسو چو ماری بر فراز نارون

در لبش دندان چو دری در میان ناردان

از شاعر است :

بازا قداو نارون رنگین لب اوتاردان

صافی تن او سترن بویا براو یا سمن

قطران تبریزی گوید :

میان لاله نعمان بهفته لؤلؤ لالا

بهار ناردانی لب نگار نارون بالا

عندلیب کاشانی بالارا بصنوبر تشبیه نموده :

در خد چو آفتابی و در قد صنوبری

کس دیده بر بشاخ صنوبر بر آفتاب

سعدی فرماید :

سرو رفتاری صنوبر قامق    ماور خیساری ملایک منظری

از فرخیت :

ستاره صنوبر همی خواندم او را    بر خیار و بالای زیبا و در خور

عمیق بخاری گفته :

ای صنوبر قد ندانی تو چگونه فتنه ای

با همی دانی بعید اخویش را نادان کنی

گریمی سمرقندی قدرا بهر عر مانند نموده :

ز عارض و بر و قدت سه چیز هست پر شک

یکی بنفشه دوم سوسن و سیم عسر عسر

سعدی شیرازی قامت را از حیث راستی بتیر تشبیه نموده است :

ابروش خم بکمان ماند قد راست بتیر    کس ندیدم که چنین تیروکالی دارد

از امیر خسرو دهلویست :

قامت راست چو تیر است و عجایب تیری

که ز من دور و مرا از دل و جان میگذرد

و فرخی قد را بالف مانند نموده :

از همه ابجد بر میم و الف شیفته ام    که بیالا و دهان تو الف ماند و میم

بر

بر از سپیدی سیم تشبیه شده.

عزالدین شیروانی گوید:

بر چو سیمش از آسیب پیرهن مجروح

لب لطیفش از آمد شد نفس افکار

غازی مازندرانی راست:

بگناه شام در آمد چو ماه از در من نگار سیم بر سیم ساق سیم فتن

از فرخی است:

دوست دارم دلبر سیمین بر بیجاده لب هر کجا ایشان یکی بینی مرا آنجا طلب

دل آن ترک نه اندر خور سیمین بر اوست

سغن او نه ز جنس لب چون شکر اوست

ای دریغا دل من کان صنم سیمین بر دل من برد و مرا از دل او نیست خبر

مرا بیرسید از رنج راه و شغل سفر

تب من آن صنم ماهروی سیمین بر

از غمام است:

گر همچو زرشود رخ من زرد از جفا باور مکن که ترک تو ای سیم بر کنم

حزنی راست:

زان پیش که قاصد خط آن سیمبر آورد

جان صرف کسی شد که ز قاصد خیر آورد

سعدی فرموده:

ندانستم از غایت لطف و حسن که سیم و سمن یا بن و دوش بود

پایان

RR ۴۹۱۵۵

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

---

تجارت کی تعلیم  
۱۔ اس کے لئے پہلے ایک مجلس تیار کی جائے جس میں  
مختلف شعبوں کے ماہرین اور تاجروں کو شامل کیا جائے  
۲۔ اس مجلس کے ذریعہ ایک نصاب تعلیم تیار کیا جائے  
۳۔ اس نصاب کے مطابق کتب تیار کی جائیں  
۴۔ ان کتب کو پڑھانے کے لئے اسکولوں اور کالجوں میں  
تدریس کی جائے  
۵۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے  
۶۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے  
۷۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے  
۸۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے  
۹۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے  
۱۰۔ اس کے علاوہ تاجروں کو خصوصی طور پر  
تعلیم دی جائے



